

پیش‌خوابی

نظری بر یادمان زنده‌یاد آیت‌الله حاج‌شیخ‌غلامرضا یزدی

خوانشنی از سیره و زمانه «تقدیس پارسایی»

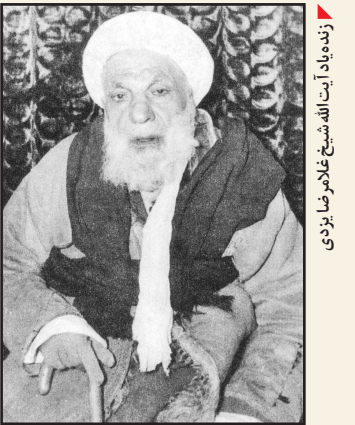
■ شاهد توحیدی

تقدیس پارسایی

نقشه‌ی زندگانه‌ی مفصل
تقدیس شیخ‌غلامرضا یزدی
پیش‌خوابی

عالم نامور و مجاهد، زنده‌یاد آیت‌الله شیخ غلامرضا یزدی، در عداد اعلام برجسته شهر یزد، در تاریخ معاصر به شمار می‌رود. در باب زندگی و زمانه آن بزرگ،

تاکنون آثاری چند به رشته تحریر درآمده که بی‌شک، اثر «تقدیس پارسایی» به قلم میرزاحمد کاظمینی در شمار آنهاست. در معرفی این یادمان پرنکته، بهتر دیدیم که عنان سخن را به مؤلف آن بسپاریم که برای ما از قهرمان داستان خویش بگوید. کاظمینی در دیباچه این شرح حال، در باب زندگی و زمانه مرحوم یزدی آورده است: «آیت‌الله حاج شیخ غلامرضا یزدی (فقیه خراسانی)، در شمار آن نادره مردانی است که صفحه روزگار کمتر آنها را می‌پرورد و اگر در عصری یکی از آنها بایلد، باید او را چراغ راه کرد و راهش را بی گرفت. بدین‌رو، گفتن و نوشتن درباره این ستاره دیروز و کیمیای امروز، فرض است و فریضه. و این فریضه نخست به عهده کسانی است که او را می‌شناسند. و چنین شد که این حقیر، با اعتراف به بضاعت مزج‌اه خویش، عهده‌دار شناساندن وی شد. به یاد می‌آورم که از خردی، در خانه ما، همواره از مردی بزرگ سخن می‌رفت و با حرمت و عظمت از مکارم اخلاقی او یاد می‌شد. پدر بزرگوارم، حاج‌علی‌اکبر کاظمینی، چنان از جد خود داد سخن می‌داد که پرنده خیال مرا اشتیاق رسیدن به آن بود. سپس که گام در اجتماع نهادم، دریافتم که حکایت فضایل و کرامات او در هر کوی و برزنی است و در همه مساجد و مجالس و منابر از ملکات نفسانی و کرامت‌های معنوی



زنده‌یاد آیت‌الله‌غلامرضا یزدی

او سخن می‌رود.

باری، چند دهه سخن شنیدن از زندگی و شخصیت آیت‌الله‌غلامرضا یزدی، دستمایه‌ای شد تا آنچه را در اینجا و آنجا و به صورت جسّته گریخته نبوشیده بودم، گرد آورم و با اصلاحات و اضافات فراوانی در یک کتاب رقم زَتم. از هفت سال پیش بر آن شدم کتابی مستقل از آنها را در اینجا و آنجا به رسم تقدیس، در آغاز به جست‌وجوی منابع مکتوب پرداختم اما آنها را بسنده نیافتم و آنک اهنگ آن کردم تا با مصاحبه با آگاهان، به اطلاعاتی دست یازم. برای این مهم یک گروه علمی سامان دادم و به همراه تنی چند از اخوان الصفا ده‌ها مصاحبه انجام دادیم و همه آنها را در نوارهای صوتی به دست آوردیم. مصاحبه‌شوندگان، مراجع عظام، بستگان و شاگردان حاج‌شیخ بودند و همگی، با همه اشتغالاتشان، با گشاده‌روی و شادمانی از کار استقبال کردند. حاصل مصاحبه‌ها بر کاغذ آمد و پس از دسته‌بندی، جرح و تعدیل شد و در فرجام، از نظر جدنی از صاحب‌نظران و شاگردان حاج‌شیخ گذشت.

با گذشت پیش از نیم قرن از اوج فعالیت‌های حاج‌شیخ، طبیعی است که پاره‌ای از خاطرات و روایت‌ها و حکایت‌ها درباره او و از او، دستخوش تصرف شده است. در این موارد، روایت‌های گوناگون یک حکایت آورده شد یا آنچه صائب‌تر می‌نمود، برگزیده شد، نکته دیگر اینکه در بخش کرامات و مکاشفات، هم اختلاف روایات بیشتر بود و هم اصل آنها بیش از این بود که در کتاب گسرد آوردیم. بنا به دلائلی، که به‌باریکبیتان می‌دانست، از به دست دادن برخی کرامات، به‌ویژه آنها که برای عده‌ای دیرپای است، قطع نظر کردیم. این نیز گفتنی است که هر گز کوشیده نشد برای حاج‌شیخ کرامت‌تراشی شود یا در فضایل او گزاره‌ای بر قلم آید. او که برنمی‌تابید دیگران «حجت‌الاسلام» و آیت‌الله و خطایش کنند، قطعاً روانمی‌شمارد در کتابی از او گزاره‌گوی نباشد. و آیا کرامتی بر تر از اینکه دیگران او را تجسم آیت‌الله می‌شمردند و او فقط رضای داد یا تعبیر «شیخ» از او یاد کنند؟»

■ سمانه صادقی

روزهایی که بر ما می‌گذرد، تداعی هر سالمرگ رضاخان در زوّهانسورگ آفریقایی جنوبی است. هم از این روی و در بازخوانی واپسین برگ از دفتر حیات وی، با علی‌اکبر رنجبر کرمانی پژوهشگر تاریخ معاصر سه گفت‌وگو نشستیم. امید آنکه تاریخ پژوهان دوران پهلوی اول و عموم علاقه‌مندان را مفید و مقبول آید.

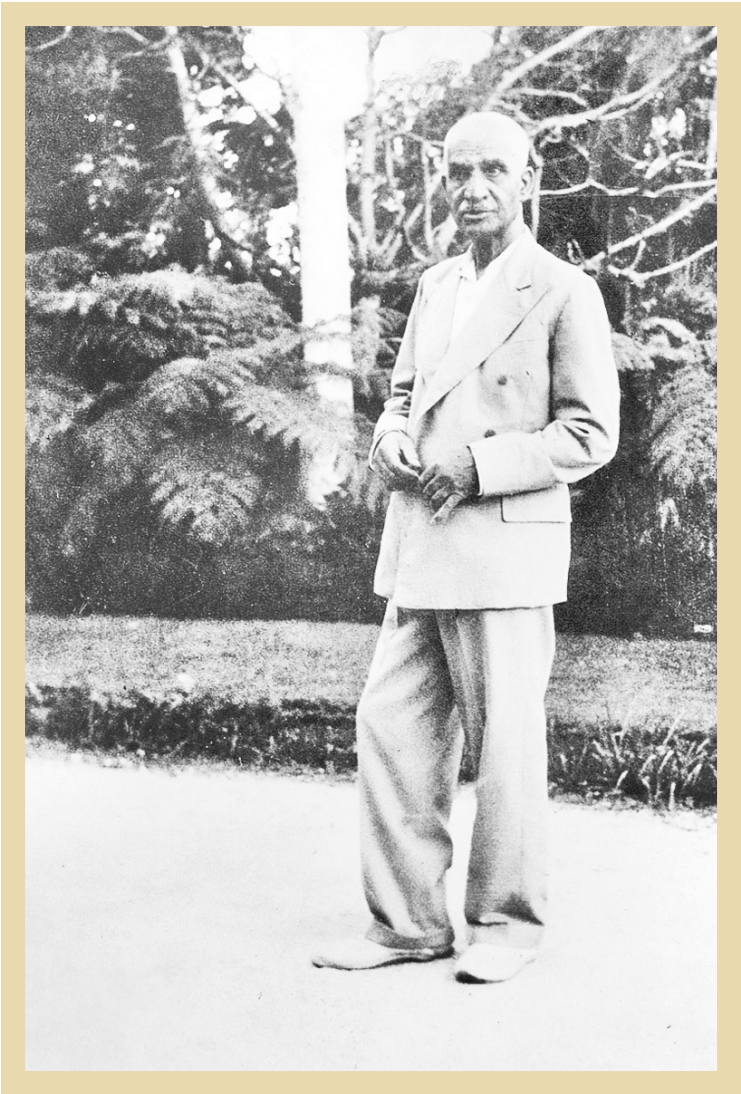
■ ■ ■

به‌عنوان نخستین پرسش بفرما باید حقیقتاً آن طور که امروز سلطنت‌طلبان وانمود می‌کنند، پهلوی اول ودوم در زمان خودشان محبوب بوده‌اند؟ علاوه بر آن روایاتی که در این زمینه بیان می‌شود چقدر مبتنی بر واقعیت است؟

قبل از هر چیز باید بگویم ۹۹ درصد مطالبی که در فضای مجازی منتشر می‌شود، اصلآ ارزش ندارد که انسان وقت بگذارد و به آنها پاسخ بدهد. البته پاسخ دادن به مزخرفاتی که این عده در فضای مجازی پخش می‌کنند هم با کمی استدلال و منطق، به راحتی میسر است. پهلوی‌ها از همان اول روی کار آمدن‌شان منفور بودند، نه اینکه تازه در شهریور ۱۳۲۰ یا سال ۱۳۵۷ منفور شده باشند. رضاخان که سر کار آمد، آنهایی که به‌اوضاع و سیاست‌های انگلستان آگاهی داشتند با او مخالف بودند اما غرب‌بزه‌ها که تصور می‌کردند او ممکن است کاری برای کشور انجام دهد با او موافق بودند. اما کلاً موافقت آن عده هم با رضاخان در همان یکی دو سال اول بود چون بعداً همه فهمیدند که با چه جانور منفوری طرف هستند. رضاخان ۲۰ سال با ظلم مطلق و نفرت کامل مردم از او بر ایران حکومت کرد.

حتی وضع اقتصادی و معیشتی مردم ایران در سال‌های پایانی سلطنت رضاخان که به قول خودشان اوج ترقی

حکومت رضاشاهی بود، به گونه‌ای بود که تهران دچار کمبود آب شد و می‌گفتند ممکن است ایران دچار قطعی هم بشود. این شرایط مربوط به زمانی است که هنوز متفقین به ایران نیامده بودند. وزیر مختار آمریکا در گزارش سال ۱۳۱۹ خود می‌نویسد: «دستمزد



رضاخان در واپسین فصل حیات در زوّهانسورگ



وضع اقتصادی و معیشتی مردم ایران در سال‌های پایانی سلطنت رضاخان که به قول خودشان اوج ترقی حکومت رضاشاهی بود، به گونه‌ای بود که تهران دچار کمبود نان شد و می‌گفتند ممکن است ایران دچار قطعی هم بشود. وزیر مختار آمریکا در گزارش سال ۱۳۱۹ خود می‌نویسد: «دستمزد کار کاران کفاف نان خالی آنها را هم نمی‌دهد.»

چون هنوز بر شرایط ایران اشراف نداشتند، تابع نظر آن دو متحد خود بودند. صادق هدایت در کتاب «حاجی‌آقا» کاملاً فضای آن روز ایران را به تصویر می‌کشد. در کتاب «شهریور ۲۰» که من مدتی قبل آن را ترجمه کرده‌ام، هم علل برکناری رضاخان توسط انگلستان موجه‌هستیم که بدیع‌الطاهر توجه‌اش به زمان چون انگلیسی‌ها یک ایران امن می‌خواستند که کاملاً تحت سلطه خودشان باشد، متوجه شدند تحولات سیاسی که اتفاق می‌افتاد و وجود رضاخان، عامل ناامنی در ایران است. از طرف دیگر به‌خاطر آنکه نیروی انگلستان در ماجرای کودتای ۱۲۹۹ و آوردن رضاخان رفته بود، احتیاج داشت که در این زمان با ملت ایران همدردی کند. بنابراین با رفتاری در این دوران از سوی مردم مواجه هستیم که بسیار قابل توجه‌است. زمانی که ارتش امریکا به عراق آمد، مردم عراق دمار از روزگار این ارتش خارجی درآوردند، در حالی که ارتش امریکا به آنها خدمت کرده و شش دیکتاتوری مثل صدام را از سر آنها کوتاه کرده بود اما رضاخان به قدری نزد ملت منفور بود که مردم ایران راضی بودند ارتش انگلستان وارد کشور شود و رضاخان را از سلطنت بردارد، آنها هم هیچ مقاومتی در برابر این ارتش بیگانه نداشتند. خاک ایران و راه‌آهن ایران خسته شدند نمی‌افتاد، ایران تحت تصرف آنها باشد. علش هم این بود که اگر خاک ایران و راه‌آهن ایران به دست متفقین نمی‌افتاد، هیتلر پیروز جنگ می‌شد و شوروی و امریکا و انگلیس و دیگر کشورها را می‌بلعید. بنابراین در چنین شرایطی مرگ و زندگی متفقین به مویی به نام خاک ایران بند شده بود. ناگفته نماند که تاریخ‌مصرف رضاخان هم در آن روزگار برای انگلستان تمام شده بود.

از چه جهت تاریخ‌مصرف رضاخان برای انگلیسی‌ها تمام شده بود؟
با توجه به حققان و استبداد حاکم بر جامعه، رضاخان منفور ملت ایران بود و انگلستان بی‌بهرانه می‌گشت که از شز این عامل منفور خودش راحت شود. روس‌ها هم همین نظر را نسبت به رضاخان داشتند اما امریکایی‌ها

به بحث اصلی‌مان که **روز‌های پایانی حکومت رضاخان است برگردیم. حمله متفقین در شهریور ۱۳۲۰ معطوف به ملت ایران بود یا در جهت برکنار کردن رضاخان از سلطنت صورت گرفت؟**
هیچ‌کدام. چراکه ملت ایران درگیر جنگ نبودند. بنابراین متفقین هم با ملت ایران کاری نداشتند. متفقین در واقع فقط می‌خواستند خاک ایران و راه‌آهن ایران تحت تصرف آنها باشد. علش هم این بود که اگر خاک ایران و راه‌آهن ایران به دست متفقین نمی‌افتاد، هیتلر پیروز جنگ می‌شد و شوروی و امریکا و انگلیس و دیگر کشورها را می‌بلعید. بنابراین در چنین شرایطی مرگ و زندگی متفقین به مویی به نام خاک ایران بند شده بود. ناگفته نماند که تاریخ‌مصرف رضاخان هم در آن روزگار برای انگلستان تمام شده بود.

از چه جهت تاریخ‌مصرف رضاخان برای انگلیسی‌ها تمام شده بود؟
با توجه به حققان و استبداد حاکم بر جامعه، رضاخان منفور ملت ایران بود و انگلستان بی‌بهرانه می‌گشت که از شز این عامل منفور خودش راحت شود. روس‌ها هم همین نظر را نسبت به رضاخان داشتند اما امریکایی‌ها

می‌کنیم و بعد از آن تو می‌توانی رئیس‌جمهور ایران شوی اما ساعد که از رجال استخواندار و قدیمی بود، دوراندیشی کرد و این پیشنهاد انگلیسی‌ها را نپذیرفت. البته بعدها ساعد مراغه‌ای در اواخر عمرش این موضوع را در مصاحبه‌های فاش کرد. گزیننه دیگری که انگلیسی‌ها بعد از بیرون کردن رضاشاه از ایران قصد روی کار آوردنش را داشتند، محمدعلی فروغی بود. به همین روی به محمدعلی فروغی اصرار کردند که بیاید و رئیس‌جمهور ایران شود اما او هم نپذیرفت. چون بر اساس همان افکار قدیمی اریستو کراتیک خودش، اضمحلال سلطنت را صلاح نمی‌دانست و معتقد بود جمهوری باعث هرج و مرج در کشور می‌شود. به هر حال می‌شود گفت فروغی پیرمرد بی‌حالی بود که از جمهوری واهمه داشت بنابراین به انگلیسی‌ها اصرار کرد که محمدرضا پهلوی را برای سلطنت نگه دارند. این اتفاقات در فاصله سوم شهریور تا ۲۵ شهریور ۱۳۲۰ که رضاشاه از کشور خارج شد، روی داد.

رضاشاه هم که می‌دانست کارش تمام است به این وان‌موسل می‌شد که جان خودش و پول‌هایش را حفظ کند. او حتی در آن دوران می‌خواست برود و به سفارت انگلستان پناهنده شود. این نکته‌ای است که آقای دکتر مجد در کتابش به آن اشاره کرده

است. علاوه بر آن پدر علی‌قوام (پدر داماد رضاخان) که به انگلیسی‌ها نزدیک بود، آن روز‌ها همیشه دم دست رضاخان بود که به وسیله او و رضاخان بتواند مذاکراتش را با انگلیسی‌ها ادامه دهد. هر چند در این فاصله دولت انگلستان با محمدرحسن میرزا، آخرین ولیعهد قاجار در لنسمن نیز تماس گرفت و حتی می‌خواستند با بیرون کردن رضخان دوباره قاجارها را سر کار بیاورند. قاجارها حمید میرزا را کاندیدا کرده بودند اما چون از چنگی در انگلستان بزرگ شده بود، اصلآفراسی بلذ نبود. بنابراین وقتی که نماینده سرویس اطلاعاتی انگلستان با حمید میرزا صحبت کرد، به کلی از او مأیوس شد چون دید که بعید است چنین فردی صلاحیت پادشاهی داشته باشد. البته حمید میرزا بعدها به ایران آمد و حتی در دوره انقلاب هم در ایران بود. البته آن موقع فارسی می‌دانست و در یکی از شرکت‌های نفتی کار می‌کرد. برآیند همه اینها این شد که محمدرضاشاه را نگه دارند. از اینجا به بعد حسین فردوست که آن موقع ستوان بود، رابط محمدرضاشاه با نمایندگان سرویس اطلاعاتی انگلستان می‌شود که شرح اینها را در کتاب خاطراتش آورده است. به عنوان نمونه آلن ترات، نماینده سرویس اطلاعاتی انگلستان در تهران از طریق فردوست به شاه پیام می‌دهد که:

«یک وقت فکر نکنی شاه هستی یا پدرت شاه بود. پدرت یک آدم درد بود که ما او را سر کار آوردیم.» حتی پیغام داده‌بودند اگر خودش هم بخواد روش را زیاده کند، چنین و چنانش می‌کنیم. حال باید به سلطنت‌طلبان گفت اطلیحضرت پادشاه قدرقتان در نظر خاطرچی‌ها چنین موجودی بود.

فرمودید مرگ و زندگی متفقین به مویی به نام خاک ایران بند‌بوده‌است. علت این امر چه بود؟

جنگ جهانی دوم در اول سپتامبر ۱۹۳۹ یعنی پاییز ۱۳۱۸ شروع شد و ایران بلافاصله در آن زمان اعلام بی‌طرفی کرد که کار بسیار خوبی هم بود. در طول این مدت هم کسی به کسی کاری نداشت تا مردم در تابستان سال ۱۳۲۰ که آلمان نازی به متحد سابق خودش یعنی شوروی حمله کرد و در اینجا معادلات جهانی به‌هم خورد. همان‌طور که همه مطلعند شمال شوروی در محاصره ریح و بی‌است و قابل‌کنترلرانی نیست. غرب شوروی را هم که در آن زمان آلمان نازی محاصره کرده بود. شرق فقط خاک ایران در جنوب شوروی باقی می‌ماند که از طریق آن نیروهای شوروی بتوانند مهمات هم به این موارد راضبط و در کتاب «شهریور ۲۰» آورده است. این خبرنگار در آن گزارش اظهار تعجب می‌کند که مردم ایران چرا این قدر از رفتن رضاشاه خوشحال هستند. باید از کسانی که دائم از خدمات رضاشاه صحبت می‌کنند، پرسید سسند و مدرکشان برای این گفته چیست؟ چرا که رضاشاه طبق اسناد موجود یک دزد سرگزده بوده‌است.

پس از برکناری رضاخان، انگلیسی‌ها چه گزیننه‌هایی را برای سلطنت ایران در نظر داشتند و چرا آنها ی تا به سلطنت پهلوی دوم رضایت دادند؟

روس‌ها قبلاً به آقای محمد ساعد مراغه‌ای، سفیر ایران در مسکو گفته بودند ما رضاشاه را از ایران بیرون

سیاسی منطقه‌ای و جهان را داشت و نه ارتش رضاخان شرافت یک ارتش قوی و محترم را از خود نشان داد. در حالی که قبل از آغاز جنگ جهانی دوم، وقتی ایتالیا به عنوان یک کشور قوی اروپایی و متحد آلمان نازی به حبشه (آبیوی) با یک ارتش تیر کمانی حمله کرد، آن ارتش تیر کمانی در برابر ارتش اروپایی و قوی ایتالیا مقاومت جانانه‌ای کرد و قهرمانی‌های زیادی را از خود نشان داد اما ارتش ایران چنین واکنشی را در برابر ارتش متفقین از خود نشان نداد. مقاومت‌های ارتش ایران در آن شرایط، مقاومت‌های مسخره‌ای بود. البته غیر از مقاومتی که در مرز ایران با روسیه در آذربایجان توسط یک گروهبان و چند سرباز صورت گرفت که قبرشان به عنوان انسان‌های شریف و میهن‌دوست در آنجا هست، در شهریور ۲۰ هم دولت و هم ارتش رفتارهای زبونانه و قابل انتقادی را از خود نشان دادند. دولتی که شعور نداشت بفهمد وقتی یک مانور را در اطراف تهران نتوانسته برگزار کند و سربازش از گرسنگی مرده و یک عده از واحدهای نظامی در تبه‌های اطراف تهران راهشان را گم کرده‌اند، نمی‌تواند با ارتش متفقین بجنگد.

مانور ارتش نوین رضاخان مربوط به چه سالی می‌شود؟

یکی دو سال قبل از برکناری رضاشاه. حسین فردوست در خصوص ارتش نوین رضاخان و مانور آن در خاطراتش نوشته‌است: «ارتش در دوره رضاشاه در اطراف تهران مانووری را برگزار کرد اما امکانات برای برگزاری این مانور به‌قدری ناچیز بود که چند سرباز از گرسنگی مردند!» یعنی آن قدر هماهنگی برقرار نکرده بودند که بتوانند غذا به دست سربازها برسانند. همین ارتشی که رضاخان به آن می‌بایلد با اولین پیشروی ارتش شوروی به خاک کشور آن قدر به‌هم ریخت که حتی ژنرالشی مجبور شد چادر سرش بیندازد و فرار کند، واحدهای ارتش مشهد هم سر از بندرعباس درآوردند. می‌توان گفت عمده فعالیت ارتش نوین رضاشاه سرکوب عشایر به بهانه برقراری امنیت در کشور بوده. عشایری که تا پیش از روی کار آمدن رضاشاه با آنکه دولت مرکزی چندان قوی نداشتیم و ایلات و عشایر ایران مسلح بودند، هیچ‌گاه در میان عشایر تمایلات گریز از مرکز و شورش وجود نداشت. پیش از آمدن رضاخان سران عشایر با دولت مرکزی در تماس و تعامل بودند و مالیات پرداخت می‌کردند و از طرف همان حکومت مرکزی حاکم آن عشایر بودند. وقتی دولت مرکزی به رئیس ایل دستوری می‌داد که فلان موضع پیش آمده را حل و فصل کند، قضیه حل می‌شود. درواقع امنیت را هم همین قشر در کشور برقرار می‌کردند به طوری که اگر کلابی وارد کشور می‌شد بدون کوچک‌ترین آسیبی از همین مناطق عشایری عبور می‌کرد اما همین عشایر پس از به سلطنت رسیدن رضاشاه به بهانه برقراری امنیت به نامردی سرکوب شدند.

بیماران‌های متفقین چه زمان و به چه علت رخ داد؟

حمله متفقین به خاک ایران در سوم شهریور اتفاق افتاد. پس از پیشروی نیروهای متفقین به خاک ایران، ارتش شوروی با بمباران شهرهای شمالی مثل ازنلی و رشت و… و مردم و خود رضاخان را محمول ساخت که این حرکت نهایتاً باعث شد از سر بیست‌ونجم شهریور پس از محاصره تهران توسط قوای روس و انگلیس، رضاخان از سلطنت استعفا دهد. البته علاوه بر بمباران شهرها و ترساندن مردم، متفقین با هواپیمای‌شان اعلامیه هم بر سر مردم می‌ریختند که «مردم ما با شما کاری نداریم.» حتی هواپیماهای انگلیسی اعلامیه‌ای را بر فراز تهران ریختند که در آن اشاره کرده بودند که «رضاشاه را خودمان آوردیم و خرمشهر هم می‌بریم.» نکته‌ای که همان زمان رادیو دهلی هم به آن اشاره کرد. البته ناگفته نماند که آن اعلامیه الان موجوداست و قابل توجه کسانی است که می‌گویند رضاشاه ضدانگلیسی بوده‌است.

در بمباران شهرهای ایران توسط متفقین، چند نفر از مردم کشته شدند؟

کل کشته‌های غیر نظامی که در شمال و جنوب ایران در اثر بمباران‌های انگلیس و روسیه از بین رفتند به هزار نفر هم نمی‌رسد. در کتاب «تاریخ بیست ساله» حسین مکی و در کتاب «شهریور ۲۰» آمار این کشته‌شدگان وجود دارد. این کشتارها در گیلان و آذربایجان و ابدان و خرمشهر صورت گرفت. در جاهای دیگر مثل مشهد هم هواپیماباشان آمدند و اعلامیه پخش کردند و رفتند.

چه اسنادی مبتنی بر رابطه انگلیسی‌ها در روی کار آوردن رضاخان وجود دارد؟

در گزارش‌هایی که امریکایی‌ها برای دولت خود می‌فرستادند، بارها به انگلیسی بودن رضاخان اشاره شده است. درباره اسناد انگلیسی مربوط به این موضوع هم آقای دکتر مجد تفرشی مشروحاً صحبت کرده‌اند.

جنازه رضاخان پس از مرگ در جزیره مورس چه زمان به ایران انتقال یافت؟

در اواخر کتاب شهریور ۱۳۲۰ گزارشی از ورود جنازه رضاشاه به تهران و عدم استقبال مردم هست. جنازه رضاخان نهایتاً با حضور چند نظامی و رجال قدیمی و درباری تشییع شد و در مقردهای که محمدرضاقل‌الله آماده کرده بود به خاک سپرده شد. البته همان‌طور که مطلعید دو، سه سال پیش در حفاری‌های این منطقه جنازش‌هاش بیرون افتاد ولی مجدداً در جایی ناشناسی با آداب اسلامی به خاک سپرده شد.

با تشکر از فرصتی که در اختیار ما قرار دادید.

